

ORIGINAL ARTICLE

Religious Intellectualism and Religious Insight

Ali Parimi

Assistant Professor, Department of
Islamic Studies, Faculty of
Theology and Islamic Studies,
Payame Noor University, Tehran,
Iran.

Correspondence:

Ali Parimi

Email: a.parimi@pnu.ac.ir

Received: 20 Apr 2024

Accepted: 30 Dec 2024

How to cite

Parimi, A. (2025). The Study of Seyyed
Mohammad Hussein Fadlallah's View
in Employing Estihaei Method in His
Min wahy al-Qur'an (Case Study: Surah
Al-Jumu'ah). Journal of Qur'anic
Interpretation and Language, 14(1),
91-108.

(DOI: [10.30473/quran.2025.71071.3372](https://doi.org/10.30473/quran.2025.71071.3372))

ABSTRACT

Undoubtedly, one of the important and influential factors in a clear understanding of the epistemological boundaries between pure Islam and syncretic thoughts resulting from the incomplete fusion of Western epistemology and religious discourse, is a correct understanding of the concept of intellectualism. These epistemological boundaries delineate the most significant strategic lines between correct and incorrect religious intellectualism. However, attention to the issue of modern intellectualism and its danger to religion should not deter us from considering reprehensible traditionalism and dogmatism. To the same extent that modern approaches to religion, epistemologically, without preserving its fixed principles and foundations, and in fact without insight, have jeopardized Islamic beliefs. The dogmatic approach and the proponent of ignorant religiosity, in contrast to rational religiosity, threaten the rational, Velayat-based discourse of Shi'ism. We believe that both modern religious intellectuals and dogmatists are two sides of the same coin, stemming from the quagmire of syncretism, who epistemologically cannot possess religious insight. Intellectual dissent is the syncretism of religion with modern beliefs in the name of innovation, and dogmatism is the syncretism of religion with its own inertia and selfish dogmas in the name of devotion and submission. Religious intellectualism, epistemologically, can only avoid jeopardizing religious beliefs and society if it is accompanied by insight. A society that possesses the necessary insight not only sees the truth and recognizes falsehood in its various guises but also actively supports the truth and obeys the leaders of truth. Such a society and people deal honestly with divine leaders and, in turn, are trusted by them in difficulties and problems and do not fall into the trap of enemies. Strengthening insight necessitated that we research and examine the comprehensive and constructive guidelines of the Quran and the Ahl al-Bayt (AS) using an analytical-descriptive method and relying on library resources.

KEYWORDS

Intellectualism, intellectual, religious intellectualism, insight, religious insight.



پژوهشنامه تفسیر و زبان قرآن

سال سیزدهم، شماره اول، پیاپی بیست و پنجم، پاییز و زمستان ۱۴۰۳ (۹۱-۱۰۸)

DOI: 10.30473/quran.2025.71071.3372

«مقاله پژوهشی»

روشنفکری دینی و بصیرت دینی

علی پرمی

استادیار، گروه معارف اسلامی، دانشکده الهیات و معارف اسلامی، دانشگاه پیام نور، تهران، ایران.

نویسنده مسئول:

علی پرمی

رایانامه: a.parimi@pnu.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۰۲/۰۱

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۱۰/۱۰

استناد به این مقاله:

پرمی، علی (۱۴۰۳). روشنفکری دینی و بصیرت دینی. پژوهشنامه تفسیر و زبان قرآن، ۹۱-۱۰۸، (۱)۱۳.

(DOI:10.30473/quran.2025.71071.3372)

چکیده

بی‌شک یکی از عوامل مهم و تاثیرگذار در تلقی شفاف از مرزهای معرفتی اسلام ناب با تفکرات التقاطی ناشی از پیوند ناقص اپیستمولوژی غربی و کلام دینی، شناخت درست از مقوله روشنفکری است و این مرزهای معرفتی، ترسیم‌کننده بااهمیت‌ترین خطوط است. استراتژیکی میان روشنفکری دینی صحیح از غیر صحیح هستند. البته توجه به مقوله روشنفکری مدرنیت و خطر آن برای دیانت نباید مارا از التفات به سنت‌گرایی مذموم و تحجرگرایی بازدارد. به همان میزان که رویکردی‌های مدرن نسبت به دین، به لحاظ معرفتی، بدون حفظ اصول و مبانی ثابت آن در واقع بدون بصیرت، باورهای اسلامی را به مخاطره انداخته است. رویکرد متحجرانه و مبلّغ دینداری ناآگاهانه در مقابل دینداری عقلانی، گفتمان عقلانی ولایی تشیع را تهدید می‌کند. باور ما بر این است که هم روشنفکران دینی مدرن و هم تحجرگرایان دو روی یک سکه‌اند که از مرداب التقاط ریشه می‌گیرند که به لحاظ معرفتی نمی‌توانند دارای بصیرت دینی باشند. دگراندیشی روشنفکری، التقاط دین با باورهای مدرن به نام نوآوری است و تحجر، التقاط دین با خمودگی‌ها و دگم‌اندیشی‌های خودخواهانه به نام تعبد و تسلیم است. روشنفکری دینی به لحاظ معرفتی در صورتی می‌تواند باورهای دینی و جامعه را به مخاطره نیندازد که همراه با بصیرت باشد. جامعه‌ای که از بصیرت لازم برخوردار باشد نه تنها حق را می‌بیند و باطل را در چهره‌های گوناگون تشخیص می‌دهد بلکه عملاً از حق جانبداری می‌کند و از پیشوایان حق اطاعت می‌نماید. چنین جامعه و مردمی با رهبران الهی صادقانه رفتار می‌کنند و در عوض، در سختی‌ها و مشکلات مورد اعتماد آنها هستند و در دام دشمنان قرار نمی‌گیرند. تقویت بصیرت ایجاد نمود که رهنمودهای جامع و سازنده قرآن و اهل بیت(ع) را با روش تحلیلی-توصیفی و با تکیه بر منابع کتابخانه‌ای مورد تحقیق و بررسی قرار دهیم.

واژه‌های کلیدی

روشنفکری، روشنفکر، روشنفکری دینی، بصیرت، بصیرت دینی.

معنا و خاستگاه روشنفکری

از روشنفکری می‌توان یک تلقی لغوی و ظاهری و چند تلقی اصطلاحی و ژرف داشت. معنای لغوی و ظاهری آن نزد عرف، معروف و مشکوف است. اما مهم‌ترین معنای اصطلاحی آن که حاصل اولاً ترجمه‌های مسامحه‌آلود enlightenment و intellectual و ثانیاً تجربه‌های تاریخی مدرنیته و تکرار آن همراه با ابتلاء به نقصان، تقلید و سطحیت در جوامع غیر غربی و از جمله در گفتمان اسلامی-شیعی هستند به آسانی و بدون رجوع به شالوده‌های تئوریک آن قابل درک نخواهند بود. واژه enlightenment به معنای خردورزی و صاحب خرد است (براس و بولک، ۱۹۸۲) و اشاره به یک جریان معرفتی خاص دارد، جریان معرفتی که هستی‌شناسی متناسب با خود و یک هویت تاریخی هم دارد یعنی این جریان معرفتی در همیشه تاریخ نبوده، بلکه در یک مقطع خاص در تاریخ غرب پیدا شده است. قرن هفدهم و هجدهم اوج شکل‌گیری این جریان است. یکی از ویژگی‌های این جریان عقل‌گرایی است و عقل‌گرایی آن دکترینی است که برپایه آن دانش محصول تعقل محض است. (فیسر و دودن، ۱۹۹۸) واژه intellectual به گروه‌ها و افرادی که کار ذهنی می‌کنند، اما فکر روشنی دارند و نسبت به مسائل اجتماعی حساس هستند، موضع می‌گیرند، عمل می‌کنند و در پرتو این فکر می‌خواهند تغییر ایجاد کنند، اطلاق می‌شود و واژه Intellectuals (روشنفکران) در حالت اسمی بیشتر در قرن نوزدهم و نخست در روسیه دهه ۱۸۶۰ برای نامیدن آن بخش از جوانان دانشگاه‌دیده به کار می‌رفت که «شخصیت‌هایی با اندیشه انتقادی» (عبارت پیارف) یا «نهیلیست‌ها» (اصطلاح ترگنف) نامیده می‌شدند و به نام عقل و ترقی در تمام ارزش‌های سنتی شک روا می‌داشتند. (براس و بولک، ۱۹۸۲).

خاستگاه روشنفکری در غرب به دنبال جریان عقل‌گرایی است. که در قرن ۱۷ در انگلستان با انتشار اندیشه‌های لاک مطرح و سپس در قرن ۱۸ در فرانسه با انتشار اندیشه‌های ولتر، بایل و دیدرویت و نیز در آلمان با ظهور اندیشه‌های لسینگ مطرح شده است. (هوندریچ، ۲۰۰۵، ۲۵۳)

جریان روشنفکری در ایران بعد از منورالفکری در دوران مشروطیت مصطلح شد. این اصطلاح در گفتمان تجدد و دنیای مدرن شکل گرفت (هادوی تهرانی، ۱۳۷۹، ۱۱۲) البته اگر بخواهیم به روشنفکری و مشخصه‌های آن بپردازیم روشنفکری به معنای دقیق کلمه بدون زمینه‌هایی که منشأ پیدایش رنسانس و اصلاح

دینی و دوران روشنفکری در غرب است قابل مطالعه نیست. یعنی در واقع روشنفکری، مفهوم، اصطلاح و باوری است برخاسته از یک بستر خاص فرهنگی با تمام مبانی و ریشه‌هایی که در آن بستر وجود داشته است. بستری که تمدن غرب در آن شکل گرفت و تمدن نو در آن بستر متولد شد. بستر اندیشه مسیحی است. تلقی‌ای که به نحو غالب از دین وجود دارد تلقی مسیحی است. مسیحیتی که از ابتدای تاریخ خویش از مسیر اصلی خود دور شده و با ورود اندیشه‌های بیگانه به درون آن، از رسالت اصلی انبیاء (ع) و مفاهیم واقعی توحیدی فاصله گرفته است. این مسیحیت در یک گذر تاریخی به دوران تاریک قرون وسطی رسید، و بعد وارد دوره رنسانس می‌شود. رنسانس نهضتی است در اروپا که با توجه به تاریخ کهن اروپا، روم قدیم و یونان باستان حرکتش را آغاز می‌کند و نطفه‌اش منعقد می‌شود. در این بستر خرد آدمی در نوعی مبارزه و منازعه با باور و ایمان دینی قرار می‌گیرد و در واقع برای شکستن آن حصار که اندیشه مسیحی در طول این قرون متمادی به دست و پای اندیشه انسان تنیده به صحنه می‌آید تا بارقه‌های تازه‌ای از معرفت را برای بشر به ارمغان آورد. روشنفکری که در چنین فضایی به وجود آمده بود در نقطه مقابل باور دینی رشد می‌کرد و هر اندازه شخص روشنفکرتر بود می‌بایست دست و پای او نسبت به تقیّدات و اعتقادات دینی بازتر باشد. این داستانی است که در غرب اتفاق می‌افتد. این روشنفکری در دوران مشروطیت توسط اشرافیتی که برای تحصیل به اروپا رفته بودند وارد ایران می‌شود. منورالفکرهایی به ایران می‌آیند که سوغاتی همراهشان اندیشه‌های قرن ۱۸ و ۱۹ میلادی اروپاست که آنها را شیفته خود کرده است. این‌ها ادعای منورالفکری می‌کردند بدون آنکه به تعبیر آل احمد این‌ها هیچ یک نه دائرالمعارفی را بنیان نهاده بودند و نه در زمینه هنر روشنفکری نوآوری داشتند و با این همه آمدند و خود را منورالفکر نامیدند و مطالبی را که وارد کشور نمودند زمینه را برای اندیشیدن درباره بعضی از موضوعات فراهم نمودند در حالی که روشنفکران واقعی کسانی بودند که در پی این بودند که سامانی منطقی به باورها و اعتقادات خود و جامعه‌شان بدهند. (همان، ص ۱۱۴)

چیستی و کیستی روشنفکر

در چیستی و کیستی روشنفکری و روشنفکر سخنان بسیاری گفته شده و نظرات مختلفی ارائه شده است و هنوز تعریف یکسانی از روشنفکری ارائه نشده است و شاید هم نتوان ارائه داد. در تعریف از مفهوم روشنفکر برخی به پیروی از فلاسفه یونانی به‌ویژه

معرفت و روشنفکری

روشنفکری به عنوان یک هدف میان‌راهی و ابزاری که انسان را برای درک معقولات کلی توانا سازد و انسان بتواند به وسیله آن خیر و شر واقعی را از غیر آنها تمیز بدهد نه تنها در راستای رسالت پیامبران الهی بوده است که جزء مهمترین هدف‌های حکیمان و فیلسوفان و مصلحان جامعه بشری بوده و می‌باشد، زیرا بدون آن معرفت حاصل نمی‌شود. کسی که در مدار بسته فکری قرار دارد و هرآنچه را از قبل آموخته است وحی منزل و علم یقینی بلکه قطع یقین می‌شمرد نمی‌تواند به معرفتی ورای آن دست یابد، پس او نخست باید روح و فکر و ذهن خود را روشن نماید تا بتواند در مورد دانسته‌ها و آموخته‌های قبلی خود ارزیابی دقیقی به دست آورد و میزان درست و نادرست آن را بسنجد. این کمک به بشر را انبیاء به گونه‌ای و حکیمان به گونه دیگر انجام داده‌اند؛ مثلاً سقراط را می‌نگریم که در ابتدا ذهنی کلینیاس را نسبت به دانش نبودن آنچه وی آنها را دانش می‌نامیده روشن کرده است و آنگاه دانش واقعی را به او می‌نماید. (افلاطون، ۱۳۶۴، ۲۶۶۳) آنتی: پس نخست باید همه آن چیزهایی را که به نام دانش خوانده می‌شود و با این همه کسانی را که از آنها بهره‌ورند دارای معرفت نمی‌سازد بررسی کنیم و به یک سو نهیم و آنگاه بکوشیم تا ببینیم آیا می‌توانیم آن دانش راستین را که نیازمندش هستیم بیابیم و از آن بهره بگیریم (همان ۲۶۶۴) در قرآن کریم نیز شرط اصلی هدایت‌پذیری و باور پیدا کردن به حقیقت‌ها و معرفت‌یابی باز شدن فکر و روشنی آن و به تعبیر قرآنی گشوده شدن سینه بیان شده است. «فمن یرد الله آن یهدیه شرح صدره للاسلام و من یرد آن یضله یجعل صدره ضیقاً حرجاً» (انعام/ ۱۲۵) آن که خدا بخواهد هدایتش نماید سینه‌اش را گشاده می‌سازد و آن را که به گمراهی خواهد سینه‌اش را تنگ می‌گرداند. در قرآن کریم انسان فاقد معرفت را بسان مرده‌ای خوانده است که گویا جان در کالبد او نیست (انعام/ ۱۲۲) نقطه مقابل روشنی فکر، جمود فکر است. آن که در جمود فکری بسر می‌برد نمی‌تواند قضایایی را که می‌بیند و می‌شنود درست تغییر کند تا ارتباط آن را با نهادهای روحی خود درک کند. در قرآن کریم این افراد را تشبیه به انسان‌های کور و کر و گنگی می‌نماید که گویی چیزی ندیده و نشنیده‌اند و بسان مرده‌ها هستند (انفال/ ۲۴-۲۱) از مجموع این مباحث درمی‌یابیم که روشنفکر به معنای واقع کلمه همان چیزی که در هدف ادیان الهی است و پیامبران الهی در این جهت پیشقدم هستند. این روشنفکری به لحاظ معرفتی دارای بصیرت است. البته روشنفکر افراطی به لحاظ معرفتی فاقد بصیرت

سقراط و افلاطون روشنفکر را «وجدان خرده‌گیر جوامع» دانسته‌اند. (مرتضی مطهری، ۱۳۷۹، ۸) بعضی دیگر بر این باورند که «فردی که استعداد آن را دارد که یک پیام، نظر، نگرش، فلسفه یا عقیده‌ای را بر مردم و برای تجسم بیان کند» روشنفکر قلمداد می‌شود. (همان)

بسیاری از اندیشمندان در مقام تعریف روشنفکری و روشنفکر به برشمردن صفات بسنده نموده‌اند. شهید مطهری برای روشنفکری چهار ویژگی ذکر می‌کند. الف: به موضع و مسئولیت طبقاتی خود، آگاه است. (خودآگاهی طبقاتی) ب: با فرهنگ، شخصیت و «ما»ی خاص ملی خود آشنا است. (خودآگاهی ملی) ج: به روابط خود با همه انسان‌های دیگر آگاهی دارد (خودآگاهی انسانی) د: سعی کند آگاهی خود را به جامعه منتقل کرده، مردم را به حرکت برای رهایی و آزادی بخواند (مرتضی مطهری، ۱۳۶۸، ۷۳)

در حقیقت شهید مطهری فردی را روشنفکر می‌داند که با آگاهی طبقاتی، ملی و انسانی رسیده و می‌خواهد با منتقل کردن این خودآگاهی به جامعه، آن را به آزادی از اسارت‌های اجتماعی رهنمون باشد. پس اگر بتوانیم روشنفکر را با سلطه آگاهی پیوند بدهیم در آن صورت به مفهوم دقیق‌تر، جامع‌تر و مناسب‌تری دست خواهیم یافت از این‌رو می‌گوییم:

«روشنفکر کسی است که به نوعی سلطه، آگاهی یافته باشد. این که آگاهی او صادق باشد. یا کاذب، آگاهی او کامل باشد یا ناقص، آگاهی را خود به دست آورده باشد یا به او دیکته شده باشد، آگاهی را از راه و جای منطقی آن به دست آورده باشد یا باری به هر سوی و به هر جهت، به دست آورده باشد. (محمد حسین پژوهنده، ۱۳۷۹، ۳۶)

معمولاً کسانی که به نحوی از سلطه آگاهی دست یازیده باشند پیش از این کسانی هستند که از ضریب هوشی بالاتری نسبت به دیگران بهره‌مندند و اینان سریع‌تر از دیگران می‌توانند ارتباط بین دو نیمکره مغز را برقرار سازند و نوع نسبت میان دو گزاره را دریابند لذا گاهی انتقاد می‌کنند، گاهی طرح می‌دهند و درباره بسیاری از موارد فکر می‌کنند.

شاخصه اصلی روشنفکری، عقلانیت و خردپذیری و خردگرایی و نقد وضع موجود و حل چالش اصلی دنیای معاصر یعنی مدرنیته و دین است. در واقع رسالت اصلی روشنفکری عبارت از کشف علل انحطاط و عقب‌ماندگی و پاسخ به رابطه تعارض دین و مدرنیته است.

روشنفکرانه به همراه آن پدید آمد در واقع این گونه نبود که وقتی روشنفکری در قرون ۱۷ و ۱۸ و حتی قبل از آن پدید آمد دین‌ستیزی آشکار داشته باشد، بلکه ابتدا به تفسیر و تبیین مجدد جهان، تفسیر مجدد دین و بازسازی دینی کردن شروع کرد. دعوای اصلی بین دین و روشنفکری وقتی شروع شد که این تفکر عقلی نیز به سرعت افول کرد و نوعی تفکر حس‌گرایانه و تجربی در قرون ۱۹ و ۲۰ مسلط شد. قرون ۱۹ اوج این درگیری‌ها بود که در آن روشنفکری یکبار دیگر تنزل پیدا کرد. در این دوره هر سنگر جدیدی که از طرف علم فتح می‌شد سنگر دینی بود که از دین گرفته می‌شد. دین به عنوان یک مجموعه معرفتی که مبتنی بر حضور و شهودی الهی است و یا مجموعه‌ای که بخش محوری آن را ویژگی مزبور تشکیل می‌دهد داعیه رهبری و هدایت انسان را از عالم فانی به سعادت ازلی و ابدی دارد. قضایای دینی یا قضایایی هستند که در معرفی اسماء و صفات الهی و مراتب افعال او پس از ادراک و شهود نبوی در قالب مفاهیم و الفاظ درآمده‌اند و یا این که قضایایی هستند که با توجه به چهره ملکوتی رفتار و کردار آدمیان در جهت راهبری او به صورت اطلاق و در قالب بایدها و نبایدهای الهی مشخص شده‌اند. از آنجا که عقل با شناخت محدودیت‌های خود اصل عوالم هستی و کلیات آنها و همچنین وجود شناختی برتر را که قادر به ادراک جزئیات آن عوامل است اثبات می‌کند، شناخت عقلی و بلکه شناخت حسی ضمن همراهی با دین، در افق دریافت خود به صحت اجمالی قضایای دینی که ناظر به اموری‌اند که در خارج از محدوده شناخت حسی و عقلی است اعتراف می‌کنند. پس دین علاوه بر آن که مشتمل بر قضایایی است که بررسی تفصیلی درستی و نادرستی آنها از حوزه ادراک عقلی و حسی بیرون است، همچنین بیانگر قضایایی است که در افق فهم حس و عقل می‌باشد.

مسیحیت نیز به عنوان یک دین از گزاره‌های یادشده برخوردار بود، با توجه به این که اناجیل موجود خالی از دست‌نوشته‌های بشر نبوده است و عقاید کلیسا نیز برآیند مجادلات و منازعاتی بود که سرانجام به شکل دین رسمی درآمد. کلیسا از آنچه مصوب اندیشه بشری ارباب آن بود، به نام دین دفاع کرد و در نتیجه انتظار قداست و صحت تمام گزاره‌های منسوب به خود را داشت و این انتظار در مورد قضایایی که در حوزه معرفت و دادرسی عقل و تجربه نیز قرار می‌گرفت جریان داشت. در پاسخ به این انتظار فلسفه و کلام عهده‌دار دفاع عقلانی از قضایای مابعدالطبیعی و مسائل ارزشی کلیسا بود و آنگاه که عقل به نتایجی متناقض با عقاید رسمی می‌رسید زمینه تحقیر و محکومیت عقل فراهم می‌آمد. ناتوانی

است و با سوءاستفاده از آن و در زیر چتر آن با حقایق ستیزه‌جویی می‌کند. این افراد عقاید ضد روشنفکری دارند. افکار خصمانه‌ای که به عقل و دانش افراد اطمینان نمی‌کنند و در مقابل قوانین جامعه گستاخی و بی‌ادبی می‌کنند و عقاید خاص را بر جامعه تحمیل می‌کنند. از نظر افراد مذهبی این گونه افراد مشابه کسانی هستند که دیوانه بوده و هیچ ثبات فکری و عقلی ندارند و آنها تحت عنوان دیوانه مطرح می‌شوند. این افراد به خاطر افکار خود خدارا انکار می‌کنند و کفر می‌گویند لذا از سایر افراد جامعه جدا هستند و تفکرات تندرویی ارائه می‌دهند. (دائرةالمعارف اینترنتی ویکیپدیا) پس روشنفکری در معنای عام لغوی آن دارای بار مثبت و مورد تاکید انبیا ی الهی و همگی فرزندگان و حکیمان است و در رأس رسالت آنان قرار دارد.

مفهوم روشنفکری در غرب

آنچه در دنیای غرب در قرون اخیر به وجود آمده است معنای اصطلاحی خاص به روشنفکری داده که با سطح متعالی آگاهی و معرفت که دانش حضوری و دانش شهود و معرفت ناب دینی است فرق می‌کند. کلیسایی که خود را وارث وحی و آسمان و معرفت دینی و فارغ از دیگر انواع معرفت حسی و عقلی می‌دانست هرگاه با معرفت حسی و عقلی در ستیز قرار می‌گرفت آن دو را می‌کوبید و با حربه قدرت کار می‌کرد و حال آن که بین عقل و دین ناسازگار نیست. دین از ساحتی فراتر از آنچه عقل می‌یابد و خود عقل به آن گواهی می‌دهد خبر می‌دهد. آنگاه که سخن از تثلیث می‌شد که نه فرامفهوم و فراعقلی بود بلکه ضد عقل بود و خداوند نه محیط بر همه اشیاء بلکه در عرض اشیای دیگر قرار می‌گرفت. انتظار داشتند که عقل آن را بپذیرد این معلوم نیست که برای عقل پذیرفتنی نیست. کلیسا عقل را از حجیت و اعتبار انداخت و حس را محدود کرد. در برابر چنین برخورداری بود که جریانی به نام عقل‌گرایی به وجود آمد و به مقابله برخاست. عقل‌گرایی معرفت مفهومی عقلی را سقف دانش بشری می‌دانست نه سطح معرفتی فراتر جریانی که با دکارت شروع می‌شود. تا جایی که او حتی سعی می‌کند خودش را از همین افق و طریق بشناسد و هگل نیز بیان می‌کند که هستی آن است که در افق عقل روشن شود و آنچه با شناخت مفهوم عقلی اثبات‌شدنی نباشد. وجود ندارد. آنچه اندیشیدنی نیست، در واقع وجود ندارد. روشنفکری با این معنایی که پیدا می‌کند و تنزلی که هستی به این افق می‌یابد یک اصطلاح نوین است و مراد از روشنفکری این معنای نوین است. البته روشنفکری در تاریخ تمدن غرب به معنای دین‌ستیزی آشکار آن نبود بلکه نوعی دین

کلیسا در تبیین عقلی پندارهای شرک آمیزی که به نام دین رسمیت یافته بود علاوه بر این که آن را در موضع مخالفت با عقل و علم تجربی قرار می‌داد، عقل‌گرایان و خصوصاً حس‌گرایان را نیز در تعدی به حریم دیگر قضایای دینی جرأت و توان بخشید.

از رنسانس تا پایان سده نوزدهم روشنفکری غربی سالیان ستیز علم و دین را نظاره‌گر است. به این معنا که علم با از دست دادن هویت دینی خود در چهره‌ای عقلی و نیز چندی بعد در قالب حسی و تجربی به درگیری با دین که همچنان داعیه آگاهی از حقایق هستی را دارد می‌پردازد و حقیقت این است که تئوری روشنفکران غربی مبنی بر جدایی دانش از ارزش و دین از علم هرگز به مصونیت دین و بقای سنت‌های دینی منجر نمی‌شود، بلکه این تئوری در اصل و بنیان خود قبل از هر چیز به حذف حقیقت و اصل دین می‌پردازد زیرا جدایی دین از علم که از طریق قضایای دینی و تأویل آنها به قضایای ارزشی و ارجاع قضایای ارزشی و تعبیر آنها به گرایش‌های شخصی یا به میدان‌های مختلفی از بازی که مغایر با بازی‌های علمی است انجام می‌شود. در اولین گام اعتبار و ارزش جهان‌شناختی قضایای دینی را سلب می‌کند و تنها نقشی عملی در تأمین گرایش‌های فردی و جمعی برای آنها تعیین می‌نماید؛ به بیان دیگر ایمان دینی را که در پایین‌ترین درجه خود متکی بر معرفتی برهانی یعنی علم‌الیقین آماده دریافت معرفتی برتر که همان عین‌الیقین و حق‌الیقین است. به حوزه گرایش‌های فردی که فاقد هرگونه پایگاه برهانی بوده و تنها متکی بر عواطف، احساسات و خواسته‌ها و اراده شخصی افراد است منتقل می‌گرداند. به این ترتیب راهی برای اثبات ابعاد معنوی، ملکوتی و حقایق عینی سنت‌های دینی باقی نمی‌ماند.

مولفه‌ها و مبانی فکری روشنفکری در غرب

جنگ‌های صلیبی و آشنایی با مظاهر تمدن اسلامی، فتح قسطنطنیه به دست مسلمانان و مهاجرت هنرمندان و عالمان آنجا به کشورهای غربی و سرانجام کشف آمریکا و اوج‌گیری تب‌طلا از جمله شرایط اجتماعی بود که ذهن و فکر انسان غربی را در برابر وحی، معرفت دینی و الهی و ایمان تقلیدی دچار تزلزل و تردید ساخت و این تردید، تولد و زایش فرهنگ و تمدن نوینی را در تاریخ بشر موجب شد که از آن به رنسانس یاد می‌شود و جریان فکری نوین بعد از رنسانس در غرب به وجود آمد که حاصل آن روشنفکری در غرب بود. جریان اول، عقل‌گرایی است که با دکارت آغاز شد و با افرادی نظیر اسپینوزا و لایت نیز ادامه یافت و با هگل به تمامیت

خود رسید. جریان دوم، حس‌گرایی است که با فرانسیس بیکن آغاز شد و از آن پس با شخصیت‌هایی نظیر لاک، برکلی، هیوم، کنت و میل ادامه یافت و در نهایت پس از تحولاتی چند به عنوان دیدگاه برتر، برخوردهای علمی غرب چیره شد. البته بیشترین تکیه روشنفکری بر عقل آدمی است. لذا مبانی روشنفکری عبارتند از: ۱- عقل مهمترین ظرفیت اصلی بشر است که نه تنها وی را قادر به تفکر می‌سازد بلکه به وی امکان عملکرد صحیح را فراهم می‌سازد ۲- آدمی اساساً موجودی خوب و منطقی است. ۳- همه انسان‌ها خواه زن یا مرد در خصوص عقلانیت رتبه‌ای برابر دارد ۴- روشنفکری جنبه‌های غیرعقلانی بشر را بی‌اهمیت و ناچیز می‌شمارد. (هوندریچ، ۲۰۰۵، ۲۵۲) این دو جریان فکری (عقل‌گرایی و حس‌گرایی) به عنوان دو مولفه فکری اساسی برای جریان روشنفکری در غرب می‌باشد. البته این‌گونه نبود که وقتی روشنفکری در قرون ۱۷ و ۱۸ و حتی قبل از آن پدید آمده دین‌ستیزی آشکار داشته باشد، بلکه نوعی دین روشنفکرانه به دنبال جریان عقل‌گرایی پدید آمد ولی دعوی اصلی بین دین و روشنفکری وقتی شروع شد که این تفکر عقلی نیز به سرعت افول کرد و نوعی تفکر حس‌گرایانه و تجربی در قرون ۱۹ و ۲۰ مسلط شد. این جریان روشنفکری به لحاظ معرفتی دین‌ستیز بوده‌اند لذا از رنسانس تا پایان سده نوزدهم، روشنفکری غربی سالیان ستیز علم و دین را نظاره‌گر است. به این معنا که علم با از دست دادن هویت دین خود در چهره‌ای عقلی و نیز چندی بعد در قالب حسی و تجربی به درگیری با دین که همچنان داعیه آگاهی از حقایق هستی را دارد، می‌پردازد. پیامد جدی و عمده آمیزش مبانی معرفت‌شناختی روشنفکری و بنیان‌های دینی این است که انسان دین‌باور از این پس تنها دلیلی که برای دفاع از باور خود در برابر رقیبان می‌تواند اقامه کند این است که گرچه راهی برای اثبات دین نیست، ولی دلیلی هم برای نفی آن وجود ندارد. به دنبال این دو جریان فکری جریانات فکری دیگری که از اصول و مولفه‌های روشنفکری در غرب است مثل لیبرالیسم (آزادی) پلورالیسم (کثرت‌گرایی)، پراگماتیسم (تجربه‌گرایی) اومانیزم (گریز از خدا و طبیعی زیستن)، سکولاریسم (نفی سلطه مذهب در حاکمیت) و فردگرایی به وجود آمد. ذکر این نکته لازم است که روشنفکران دینی که در این عرصه ظهور می‌کنند به لحاظ معرفتی فاقد بصیرت لازم دینی هستند لذا آموزه‌های دینی را تنها به دلیل گرایش شخصی خود دنبال می‌کنند.

روشنفکری دینی

اولین پرسشی که در بحث روشنفکری دینی مطرح است چیستی روشنفکری و کیستی روشن فکر است. و این که آیا می‌توان دین را در کنار پدیده‌ای که تنها دغدغه پرسشگری و اندیشیدن مستقل دارد و تلاش می‌کند که از قیومیت فکری درآید و هر چیزی را نقادی کند نشانند. نخبگان در دنیای سنتی با عنوان دانشمندان و هنرمندان و حکیمان شناخته می‌شدند و روشنفکری ارمغانی است که دنیای مدرن به همراه آورده و از عصرروشنگری غرب برآمده است. روشنفکران در جنسیت یا شغل یا وطن یا رشته دانشگاهی و حوزوی معینی به لباس روشنفکری ملبس نمی‌شوند بلکه در یک کارکرد فکری و فرهنگی و اجتماعی مشخص اتحاد دارند. روشنفکری دینی با گرایش سوسیالیستی یا لیبرالیستی، بیش از دینی بودن به سوسیالیسم یا لیبرال گرایش دارند. روشنفکران دینی با گرایش لیبرال، دین را به گونه‌ای تفسیر می‌کنند که با برخی زوایای توسعه لیبرالی هماهنگ باشد، همین‌طور روشنفکران دینی با گرایش سوسیالیستی. اگر روشنفکری دینی، نقاد ماهیت و حقیقت دین و دینداری است که در آن صورت، روشنفکری دینی به این معنا را به لحاظ معرفتی باید مترادف با روشنفکری سکولار دانست نه به معنای جریانی که درصدد است میان مدرنیته و دین یا دنیای مدرن و اسلام جمع کند ولی روشنفکران ایرانی متقدم مانند: سید جمال‌الدین و شیخ محمد عبده چنین انگیزه‌ای نداشتند و می‌خواستند در برابر روشنفکری سکولار، جریان روشنفکری دینی را برای آشتی دادن دین اسلام و مدرنیته بیان کنند.

روشنفکر معتقد به دین و دارای بصیرت با رد همه آنچه به دیده او معارض با اندیشه دینی است با آنها به معارضه فکری برخواید خاست و این امری پذیرفته شده است. به تعبیر مقام معظم رهبری روشنفکری به معنای حقیقی کلمه نه ضدیت با مذهب است و نه ضدیت با تعبد، یک انسان می‌تواند هم روشن فکر باشد به همان معنایی که همه روشن فکران تعریف کرده‌اند- کسانی که به آینده نگاه می‌کنند کار فکری می‌کنند، رو به پیشرفت دارند- و هم می‌تواند مذهبی باشد، می‌تواند متعبد باشد، می‌تواند مرحوم دکتر بهشتی باشد، می‌تواند شهید مطهری باشد، می‌تواند بسیاری از شخصیت‌های روشن فکر مذهبی کاملاً مومن باشد، هیچ لزومی ندارد که مخالف مذهب باشد.(مقام معظم رهبری، ۱۳۷۹)

بعضی روشنفکری دینی را از مدل‌های نواندیشی دینی می‌دانند و روشنفکری دینی را پروژه‌ای معطوف به مدرنیته

می‌داند یعنی تلاش برای تحقق و بسط مدرنیته در جامعه دینی. روشن فکر دینی می‌کوشد تا تفسیری از دین ارائه دهد که دست کم با مهم‌ترین ارکان مدرنیته ناسازگار نباشد و از این طریق در متن جامعه دینی جایی برای مدرنیته بگشاید. چنین روشنفکری دینی به لحاظ معرفتی فاقد بصیرت دینی است البته باید. توجه داشت که نواندیشی دینی با روشنفکری متفاوت است. در آغاز رنسانس نواندیشی وجود داشت و پروتستانی‌ها نواندیش دینی داشتند که کلیسا را نقد کردند اما در آن ایام نقدها، روشنفکری دینی قلمداد نمی‌شد بلکه به تفسیر جدید مسیحیت تعبیر شده و هنوز مدرنیته به وجود نیامده بود. در واقع کسانی که با مبانی غیر دینی مکتبی را تغییر می‌دهند هیچ‌گاه، متفکر دین قلمداد نشده و روشن فکر نیز گفته نمی‌شوند. نهضت دینی که در حال حاضر شروع شده است مبنی بر رجوع به تفکر و حقیقت دینی است و اگر به نام روشنفکری دینی از مدرنیته در مقابل دین دفاع شود مطلوب نیست. ولی اگر با روشنفکری در مقابل ظلم جهانی ایستاد مطلوب است. در دوران احیای حیات دینی نمی‌توان از مدرنیته با ابزار روشنفکری دفاع کرد و با سپر قرار دادن آن، مدرنیته ماندگار نخواهد بود. پس در تبیین معنا و مفهوم روشنفکری دینی بستگی دارد که چه برداشتی از روشنفکری دینی داشته باشیم، از ترکیب روشنفکری دینی چه منظوری داریم؟ آیا صرفاً نوعی طبقه‌بندی قراردادی است تا جزیی را از کل تفکیک کرده و نشان دهیم مثل روشن فکران عرب، یا ایرانی یا زنان روشن فکر؟ در این صورت منظور از روشن فکران دینی، روشن فکرانی خواهند بود که مثل بقیه روشن فکران بوده و حداقل ویژگی‌هایی که لازمه اطلاق عنوان روشن فکر به فرد معین است را دارند اما یک ویژگی کلی نیز نزد آنان است که این گروه را می‌توان به صفت دینداری از دیگران طبقه‌بندی نمود. البته این ویژگی دینی می‌تواند به طور نسبی کارکردهای روشنفکری را نزد آنان متمایزتر از دیگران کند. ممکن است منظور از روشن فکر دینی، تحدید موضوع فعالیت روشن فکرانه آنان به مقوله دین باشد. زیرا روشن است که دین به عنوان جزیی از سنت ما در طول قرون متمادی دچار تغییر و انحراف و نیز پس افتادگی شده از یک سو گرد و غبار دوران آن را پوشانده و به تعبیری چون پوستین وارونه درآمده است و از سوی دیگر به عنوان یک وجه مهم فرهنگی اجزای آن می‌باید مطابق نیازهای امروز متحول و سازگار شوند و نشده است. -و در این میان روشن فکران دینی به عنوان کسانی شناخته می‌شوند که در عین اعتقاد به دین با تعبیری سازگار از آن، درصدد رفع این زنگارها از دین و نیز انطباق پذیری آن با شرایط روز هستند. این تعریف از روشنفکری

۳- تطبیق اسلام با مکاتب دیگر

آسیب دیگر روشنفکری دینی، تطبیق و انطباق اسلام با دستاوردهای مدرنیسم، یعنی لیبرالیسم و حقوق بشر و سایر ارزش‌های مدرن است، اما چگونه می‌توان به انطباق دو سیستم کاملاً متفاوت پرداخت، با چه روش‌شناسی بشر مدرن با بشر سنتی یا حق مدرن با حق سنتی منطبق می‌شوند و حقوق بشر معادل کرامت انسانی قرار می‌گیرد. به هرحال انطباق مکانیکی اسلام و مدرنیته مستلزم انطباق معرفت‌شناختی نیست. این پروژه روشنفکری دینی نه تنها کامیاب نشد که به پروژه عقلانیت و معنویت منتهی گشت، یعنی انطباق اسلام با عقلانیت مدرنیته را متوجه شدند اما همانند عده‌ای تجددگرا شدند، بلکه تجددگرایی را با معنویت جمع کردند، و بعضاً درصدد منتهی کردن روشنفکری دینی معنویت‌گرا به سکولاریسم الحادی هستند.

۴- شفاف نبودن مفاهیم کلیدی

آسیب دیگر روشنفکری دینی، کوتاهی در شفاف‌سازی مفاهیم و تصورات و مدل شناختن باورها و تصدیقات آن‌هاست. توضیح این که روشنفکران دین در طرح مباحث خود از مفاهیم و واژگان فراوانی بهره می‌گیرند و گاهی اصطلاحات مکاتب دیگر را نیز به عاریه استفاده می‌کنند اما تعریف روشن و شفافی از آنها ارائه نمی‌دهند. علاوه بر این آسیب مدعیات فراوان روشنفکری، گرفتار فقدان مبانی تئوریکی است. به عبارت دیگر روشنفکری دینی باید مبانی معرفت‌شناختی، هستی‌شناختی، روش‌شناختی، انسان‌شناختی و هرمنوتیکی خود را دقیق و شفاف معرفی کند صرف این که بارها گفته می‌شود که روشنفکری دینی به عقل مستقل از دین یا شریعت پایبند است کافی نیست. باید به چیستی و ملاک و معیار عقلانیت و ده‌ها پرسش دیگر پاسخ داد.

۵- مقابله شدید با جریان سنتی

یکی از آسیب‌های روشنفکری دینی تجددگرا مقابله شدید با جریان سنتی و نهاد روحانیت آن هم با رویکرد سیاسی است. متأسفانه روشنفکری دینی تجددگرا گمان می‌کند که یکی از رسالت‌هایشان حذف جریان‌های سنتی مثل روحانیت است، غافل از این که روحانیت بیش از هزار سال است که به نهاد مستحکم اجتماعی تبدیل شده است. هر چند آن هم از آسیب‌های متعددی رنج می‌برد ولی به جای بیان دلسوزانه کاستی‌ها و بیان بایستگی‌های جریان روحانیت و جریان سنتی نباید برخورد سیاسی و غیرعلمی را درپیش

دینی نیز محتمل و قابل درک است. تعریف دیگری از روشنفکر دین می‌تواند معطوف به اصلاح کل جامعه و به طور مشخص ساختار سیاسی باشد. اما این عطف توجه از موضوع اعتقادات دینی آنان است و با اتکا به اعتقادات و داشته‌های دینی و ارزشی خود مدعی اصلاح امور کشور هستند و در این صورت بیش از آن که فرد باشند جمع و گروهی سیاسی محسوب می‌شوند. تعریف از روشنفکری دینی می‌تواند ترکیبی از سه تعریف فوق هم باشد. اما هر یک از تعاریف اقتضائات خاص خود را دارند که در این پژوهش درصدد بیان آن نیستیم و هدف تعریف اجمالی از مقوله روشنفکری دینی بود که اشاره شد.

آسیب‌شناسی روشنفکری دینی

روشنفکری دینی فاقد بصیرت به مثابه مدلی از نواندیشی دینی گرفتار آسیب‌های جدی معرفتی و رفتاری است که به مواردی اشاره می‌کنیم:

۱- غفلت از رسالت روشنفکری

یکی از آسیب‌های روشنفکری دینی عبارت است از بی‌توجهی و غفلت از رسالت اصلی روشنفکری که عبارت از کشف علل انحطاط و عقب‌ماندگی و پاسخ به رابطه و تعارض دین و مدرنیته است و این بی‌توجهی خود زائیده گرایش شدید به غرب و اندیشه غربیان است. روشنفکری همیشه از این زوایه رنج برده است زیرا روشنفکران شناخت کافی از توده مردم و گروه‌های مختلف ندارند و تنها در جهان خود به سر برده و به جای شناخت دغدغه‌های جامعه و درمان آن‌ها تنها به بیان دغدغه‌های خود می‌پردازند.

۲- غفلت از روش نقلی-دینی

به کارگیری روش‌های برون‌دینی و غفلت و دور شدن از روش‌های برون‌دینی به ویژه مراجعه به احادیث ائمه اطهار(ع) روشنفکری دینی نمی‌تواند نسبت خود را با قرآن و احادیث نادیده بگیرد و اگر روشنفکری نسبت به آموزه‌های قرآن، و نسبت به اهل بیت بی‌توجه باشد لازمه آن این می‌شود که آموزه‌های روشنفکر با آموزه‌های دینی تعارض و چالش جدی پیدا کند. این تعارض علاوه بر اینکه با جریان سنتی و فقه و کلام سنتی است با معنا و مدلول احادیث صحیح و معتبر نیز می‌باشد.

به تبیین کارکردهای دین اسلام و باورهای آن می‌پردازند که به کلی از نگرش نخست یعنی نگرش معرفت‌شناسانه غفلت و مخاطب را گرفتار ضعف و سستی ایمان می‌کنند بنابراین، نتیجه آسیب تبیین کارکردگرایانه افراط و تفریط معرفت دینی است که زمانی این دین‌شناس را وامی‌دارد که تمام نیازهای دنیایی را از آموزه‌های اسلام جویا شود و زمانی دیگر به تفریط سوق یابد و فقط خدا و آخرت را از دین برگزینند. حاصل سخن آن‌که نگرش علمی بر دین محور اصلی را علم، و دین را تابع آن قرار می‌دهد و با تحولات علمی، معرفت دینی را تحول می‌بخشد و نسبت در اندیشه دینی را افزایش می‌دهد.

۷- آسیب روش‌شناختی

این مدل از آسیب به شکل‌های گوناگون ظهور می‌کند. برخی از دین‌شناسان معاصر در روش‌شناسی دین‌پژوهی، انحصارگرا هستند یعنی فقط از یک روش بهره می‌گیرند و روش‌های دیگر را طرد می‌کنند، (مهدی بازرگان، ۱۳۷۷، ۷۹) هر معرفتی بر بدیهیات استوار است. افزون بر آن منبع قرآن، منبع دینی مسلمانان است و نیز روایات و احادیث صحیح، منبع دین اسلام و ثقل اصغر و مفسر قرآن به شمار می‌روند. با این وجود بعضی از دین‌شناسان از یک روش بهره می‌گیرند که این خود آسیب روش‌شناختی محسوب می‌شود. شکل دیگری از آسیب روش‌شناختی، انحصار در روش برون‌متنی است. بعضی از دین‌شناسان در پاسخ‌یابی به پرسش‌های دین‌پژوهی فقط به روش‌های برون‌متنی تمسک و بهره‌گیری از قرآن و سنت را به دو دلیل ناصواب تلقی می‌کنند. دلایل نخست آن‌ها شبهه دور است، زیرا اگر پرسش‌های انتظار بشر از دین، پلورالیسم دینی و غیره را از قرآن و سنت جویا شویم گرفتار شبهه دور می‌شویم، زیرا حقانیت و صدق و اعتبار دعای دین نیز به استدلال عقلانی نیازمند است. دوم این‌که فهم متون دینی درگروی تعیین و تحدید انتظارات ما از دین و پیش‌فرض‌ها و پیش‌دانسته‌های دیگر است. بنابراین، آدمیان پیش از مراجعه به متون دینی باید این‌گونه مسائل دین‌پژوهی را حل کنند، غافل از این‌که پاسخ‌های درون‌متنی برای منکران یا شکاکان مستلزم دور است، ولی برای متدینان هیچ مشکل منطقی ندارند. همچنین آیات و روایات، دارای مدلول مطابقی است. (عبدالکریم سروش، ۱۳۷۶، ۱۳۵-۱۳۷) زیرا زبان به صورت یک نهاد اجتماعی، حاصل معنا و دلالت است و بدون پیش‌دانسته‌ها و پیش‌فرض‌ها و تحدید انتظارات ما از دین مدلول‌پذیرند. خلاصه سخن آن‌که روشنفکری دینی که یکی از مدل‌های نواندیشی دینی است گرفتار آسیب‌های

گرفت که اگر رویکرد علمی و عقلانی دنبال شود، روشنفکری دینی به رسالت خود یعنی تغییر وضع موجود و اصلاح امور اجتماعی کامیاب می‌شود و در غیر این صورت به یک حزب سیاسی منزوی تبدیل خواهد شد.

۶- تبیین کارکردگرایانه از دین

کارکردهای دین یکی از مسائل کلامی است که در کلام سنتی و کتاب‌های اعتقادی متکلمان با عنوان‌های آثار دین، آثار ایمان، نقش دین در زندگی فردی و اجتماعی فواید بعثت پیامبران و... به کار رفته است. اما رشد علوم انسانی و کشف نیازهای فردی و اجتماعی از ناحیه روان‌شناسی و جامعه‌شناسی و رفع آن‌ها به وسیله دین، باعث گسترش مسئله کارکردهای دین در پاره‌ای از رشته‌های دین‌پژوهی شده است. روش کارکردگرایی، گزاره‌ها و باورهای دینی را از زوایه علمی ارزیابی می‌کند و بر این باور است که باورهای دینی در میان دنیایی کارکردهای فردی و اجتماعی قرار دارد تا اینجا مشکل و بحران دین‌پژوهی پیش نمی‌آید، آسیب دین‌شناسی آنجا ظاهر می‌شود که به جای کشف کارکردهای دین، به دین و باورهای دینی کارکردگرایانه نگریسته و نگاه معرفت‌شناسانه و واقع‌گرایانه به گزاره‌های دینی منتفی شود. توضیح این‌که درباره گزاره‌های دینی دو نگرش متفاوت وجود دارد، نگرش نخست نگرش حق‌جویانه یا پرسش‌گرایانه از درستی و نادرستی گزاره‌های دینی است. پیش‌فرض این نگاه این است که باورهای دینی صدق و کذب‌بردارند، خواه مدلول مطابقی و خواه مدلول التزامی آن‌ها خواه گزاره‌های اعتقادی، تاریخی، فقهی، اخلاقی، متون دینی باشند. نگرش دوم کارکردگرایانه است. در این نگرش نه تنها به حق یا باطل بودن گزاره‌های دینی توجهی نمی‌شود بلکه اصولاً آن‌ها را صدق و کذب‌بردار نمی‌دانند و فقط به تاثیرات مثبت یا منفی باورهای دینی می‌نگرند و خدمات فردی و اجتماعی و حسنات دین را کشف می‌کنند. نگرش نخست به کارکردها و آثار دین و ایمان نیز می‌پردازد ولی صدق و کذب و گزاره‌ها را به معنای مطابقت و عدم مطابقت با واقع می‌گیرند اما نگرش دوم یعنی روش کارکردگرایانه یا پراگماتیستی صدق را به معنای مصلحت و منفعت‌گرایی [نه مطابقت با واقع] معنا و زبان دین را غیر شناختاری تفسیر می‌کند. آسیب این‌گونه نگرش آنجا ظاهر می‌شود که اگر کارکرد یک باور دینی مکشوف نشود یا این‌که بدیلی برای باور دینی در آن کارکرد ظاهر نشود آنگاه ایمان به آن باور دینی منتفی می‌شود و مومنان مصداق «نومن بیعض و نکفر بیعض» می‌شوند. برخی از دین‌شناسان معاصر به گونه‌ای

دردهای او را درمان می‌کند در صورتی که درون کسی را روشن کرد ساحت جاننش چنان نورانی می‌شود که هم صحنه‌های خوبی را در خواب و بیداری می‌بیند، هم آهنگ‌های خوبی را می‌شنود، هم رایحه‌های دل‌انگیزی را استشمام می‌کند و هم لطیفه‌های فراوانی را لمس می‌نماید. (عبدالله جوادی آملی، ۱۳۸۵، ۱۳۲-۱۳۱) برخی گفته‌اند: شناخت روشن و یقینی از دین، تکلیف، پیشوا، حجت خدا، راه، دوست و دشمن، حق و باطل، بصیرت نام دارد. (جواد محدثی، ۱۳۸۱، ۲۵۵) چنانچه حضرت امیر(ع) از رزمندگان راستین با این صفت یاد می‌کند که «حملوا بصائرهم علی اسیافهم» (سید رضی، ۱۳۷۸، ۴۶) و بصیرت‌های خویش را بر شمشیرهایشان سوار کردند یعنی اگر در میدان نبرد تیغ می‌زند از روی بصیرت بود. بصیرت، خردورزی فاضله‌ای است که از اخلاق الهی و طهارت روح به دست می‌آید و بر روشن‌بینی و نیک‌اندیشی او اثری عمیق دارد. بصیرت ویژگی شماری از انسان‌هایی است که توانایی تشخیص و تحلیل رخدادهای داشته و براساس آن رفتار و نگرش خود را سامان‌دهی می‌کند. از این دسته افراد می‌توان به عنوان روشنفکران و روشنگران اجتماعی نیز یاد کرد زیرا با تحلیل درست رخدادهای توصیه‌هایی دقیق می‌توانند جوامع را به سمت و سویی هدایت کنند که بیشترین بهره و بهترین استفاده از سرمایه اجتماعی خود ببرند. بصیرت همواره در ردیف دانش و معرفت تلقی شده است و در معنای جامع آن چنان دریافتی از واقعیت است که انسان را از سطح به عمق و از ظاهر امور به باطن آن و از وضعیت فعلی به وضعیت بعدی و از آغاز به فرجام امور رهنمون می‌شود. به عبارت دیگر از حیث عمق، دریافتی نافذ و عمیق است و از حیث امتداد زمانی، دریافتی بیش از موقع و جلوتر از رویدادهاست و از حیث عرض و گستره، دریافتی جامع و شامل و از حیث سرعت وصول، شناختی سریع و بلاواسطه یا کم‌واسطه است. در زبان فارسی از این نوع درک به تعبیراتی چون «روش‌بینی»، «بینش»، «باریک‌بینی»، «تیزهوشی» و در زبان عربی به «فطانت»، «ذکاوت» و «تفرس» یاد می‌شود. در زبان قرآن نیز این معنا به «توسم» و «بصیرت» تعبیر شده است. در علوم عقلی، مواردی از این نوع ادراک را فلاسفه «حدس» خوانده‌اند و حق مدرکه آن را در وجود انسان «عقل قدسی» می‌نامند (ابن‌سینا، ۱۳۸۸، فصل ششم، مقاله پنجم) در اصطلاح فیلسوفان مشایی «حدس» آن ادراک سریع و تعیین و مطابق با واقع است که عقل انسان بدون مراجعه به خزینه معلومات قبلی خود و بدون مقدمه‌چینی، قادر به درک حد وسط استدلال و با

معرفتی و رفتاری متعددی است و راه‌هایی از این آسیب‌ها بصیرت دینی می‌باشد. روشنفکری که از بصیرت لازم برخوردار باشد نه تنها حق را می‌بیند و باطل را در چهره‌های گوناگون تشخیص می‌دهد بلکه عملاً از حق جانبداری می‌کند. بصیرت دینی در حکم رویکردی جدید در تعلیم و تربیت دینی، برای دستیابی بر یک نظام فکری فلسفی مناسب در زمینه تعلیم و تربیت دینی همواره در جستجوی یافتن زمینه‌ها و بسترهای نظری متناسب با اصول و معیارهایی مبتنی بر مفهوم بصیرت و در پی تحقق اهداف بصیرت‌گرایی است که در ادامه پژوهش به مقوله بصیرت دینی به تفصیل می‌پردازیم.

معنا و مفهوم بصیرت

بصیرت در لغت به معنای بینش، دانایی، بینایی، بینایی دل، هوشیاری و آگاهی، زیرکی و یقین است. (محمد معین، ۱۳۸۶، ۵۴۶) در اصطلاح بصیرت همان عقلی است که با نور قدس منور و به شعاع هدایت الهی آراسته گشته است. (اکبر هاشمی رفسنجانی، ۱۳۸۳، ۲۶۴) و از این‌رو در مشاهده خطا نمی‌کند و به دلیل و برهان نیاز ندارد، بلکه حق را، روشن و آشکار می‌بیند و باطل را با خواری و ذلت نفی می‌کند، از این‌رو بصیرت، انسان را از حیرت و تشویش و تردید می‌رهاند و هرگونه شبهه‌ای را طرد می‌کند. شاه نعمت‌ا... ولی و برخی از اهل معرفت می‌گویند:

«بصیرت قوه قلبی یا نیروی باطنی است که به نور قدس روشن گردیده و از پرتو آن، صاحب بصیرت، حقایق و بواطن اشیا را درمی‌یابد (شاه نعمت‌ا... ولی، ۱۳۱۱، ۱۴، عبدالرزاق القاشانی، ۱۳۹۷، ماده بصیرة، علی بن محمد جرجانی، ۱۳۶۶، ماده بصیرة، محمد بن علی تهانی، ۱۳۸۵، ۱۲۳)

بصیرت به مثابه بصر (چشم) است. برای نفس (حاج سید جواد صدر، ۱۳۶۸، ۲۷۱)

نزد اهل معنا، نیرویی نهانی و قوه‌ای قلبی است که در شناخت حقایق تا عمق وجود و باطن ذات آن رسوخ می‌کند.

میان بصر که تامین‌کننده نور ظاهری و بصیرت که آورنده نور باطنی است، تفاوت بسیار است. نور ظاهری، تنها با بینایی انسان سر و کار دارد. خورشید و ماه و چراغ، بیش از این که فضا را روشن و بینایی انسان را یاری کند کاری انجام نمی‌دهد پس اگر انسانی ناشنوا بود یا در بویایی و لامسه و گویایی خود نقص داشت با تابش آفتاب و مهتاب و نورهایی از این قبیل مشکلاتش حل نمی‌شود، اما نور باطن همه نقص‌های (باطنی و معنوی) انسان را برطرف، و تمام

می‌شود. خداوند در قرآن از ابراهیم و اسماعیل (ع) یاد می‌کند که ایشان دارای بصیرت بودند و همین بصیرت به آنان توانایی بسیار بالایی بخشیده بود تا در مقام عمل نیز بتوانند آنچه را به درستی یافته‌اند به انجام رسانند. (انعام، ۷۵ و ۴۵) در سوره فرقان به عبادالرحمان اشاره می‌کند که ایشان به سبب برخوردهای درست خود از این توانایی برخوردار شدند که در دام شیطان و کوری و ناپیایی بیفتند و در مسیر شیاطین گام برندارند. (فرقان، ۶۳ و ۷۳)

اصولاً انسان مومن و متقی از نظر قرآن کسی است که درک درستی از وقایع جاری جهان و جامعه داشته باشد و آن را براساس حقایق هستی تحلیل کند و مسیر درست را بشناسد و برپایه آن بر وقایع جامعه و جهان تاثیرگذار باشد. (هود، ۲۳ و ۲۴، رعد، ۱۶ و ۱۹، فاطر، ۳۵، غافر، ۵۸)

خداوند در سوره یوسف دعوت از دیگران را از زمانی درست و سالم می‌داند که برخاسته از بصیرت و بینشی روشن و درست باشد. در این زمان است که می‌توان دیگران را به کاری خواند و آنان را به امری توصیه کرد. بر این اساس کسانی که در کارهای خویش بدون بینش درست و روشن گام برمی‌دارند، خود گمراه هستند و دیگران را نیز به گمراهی می‌کشانند و می‌بایست از آنان پرهیز و دوری کرد و از اطاعت آنان سرباز زد. (یوسف، ۱۰۸)

در سوره قصص، بصیرت را عامل دستیابی انسان و راهیابی وی به توحید و قدرت الهی می‌شمارد (قصص، ۷۲) زیرا انسان زمانی که به بصیرت دست یافت، درک درستی از همه آفریده‌های الهی می‌یابد و از دام تکثرات به وحدت وجود می‌رسد. در حقیقت تفکر در آیات الهی و دقت بصیرت‌زا موجب می‌شود تا آدمی به این نتیجه برسد که این همه کثرات جلوه‌هایی از یک حقیقت بیکرانی به نام خداوند است.

کارکرد دیگر بصیرت عبرت‌آموزی انسان است. انسان سالم، با فطرت و شخصیت متعادل، با نگاهی به رخدادها و دقت در آنها به امور و حقایقی دست می‌یابد که مایه پند و عبرت آنان می‌شود. (آل عمران، ۱۳، هود، ۲۴، نور، ۴۴، غافر، ۵۷، حشر، ۲)

به سخن دیگر اهل بصیرت به سبب عبرت‌گیری و پندآموزی از هر رخداد و حادثه‌ای، هر تهدیدی را به فرصتی تبدیل می‌کنند و به جای آن که تهدیدات، عامل بازدارنده در مسیر شخص و جامعه شود، به یک فرصت بی‌مانند تبدیل می‌شود که توانایی و ظرفیت‌های وی و جامعه‌اش را افزایش می‌دهد. این‌گونه است که فتنه‌ها به آزمون‌های رشد و بالندگی تبدیل می‌شود و فرصت‌های بی‌مانندی را به شخص بصیر می‌بخشد.

رسیدن بدان، بلافاصله به نتیجه مطلوب نائل می‌شود. (محمدرضا مظفر، ۱۴۰۸، ۲۴)

اهمیت بصیرت

بینش و آگاهی، در مورد کارهایی که انسان انجام می‌دهد به خصوص اعمال فردی و اجتماعی، حائز اهمیت فوق‌العاده بوده و در صورت نبود بینش کافی مخصوصاً در برهه‌های حساس زندگی آدمی را تا مرحله افتادن در پرتگاه‌ها و خروج از صراط مستقیم الهی پس می‌برد. به تعبیر مقام معظم رهبری، در زندگی اجتماعی امروز، بدون بصیرت نمی‌شود حرکت کرد، جوان‌ها باید فکر کنند، بیندیشند و بصیرت خودشان را افزایش بدهند..... متعهدان موجود در جامعه ما از دانشگاهی و حوزوی، باید به مسئله بصیرت اهمیت بدهند. بصیرت در هدف، بصیرت در وسیله، بصیرت در شناخت دشمن، بصیرت در شناخت راه‌های جلوگیری از موانع و بصیرت یعنی این که بدانید چه می‌خواهید تا بدانید چه باید با خودتان داشته باشید. ملتی که بصیرت دارد آگاهانه حرکت می‌کند و قدم برمی‌دارد. بصیرت وقتی بود، غبار آلودگی فتنه نمی‌تواند آنها را گمراه کند و به اشتباه بیندازد. اگر بصیرت نبود، انسان ولو با نیت خوب، گاهی در راه بد، قدم می‌گذارد. شما در جبهه جنگ اگر راه را بلد نباشید، اگر نقشه‌خوانی بلد نباشید اگر قطب‌نما در اختیار نداشته باشید یک وقت نگاه می‌کنید و می‌فهمید در محاصره دشمن قرار گرفته‌اید راه را عوضی آمده‌اید، دشمن دارد بر شما مسلط می‌شود، این قطب‌نما همان بصیرت است. (مقام معظم رهبری، سخنرانی در جمع مردم چالوس و نوشهر، ۸۸/۷/۱۵)

در مورد اهمیت و ارزش بصیرت و این که منظور از بصیرت کدام قسم آن است. به چند حدیث اکتفا می‌کنیم:

۱- پیامبر (ص) می‌فرماید: «کور آن نیست که چشمش نابینا باشد، بلکه کور واقعی آن کسی است که دیده بصیرتش کور باشد. (محمدرضا ری‌شهری، ۱۳۷۷، ۵۵۸)

۲- حضرت علی (ع) می‌فرماید: «اگر دیده بصیرت کور باشد نگرستن چشم سودی نمی‌دهد. (عبدالواحد آمدی، ۱۳۷۸، ۴۱)

۳- حضرت علی (ع) می‌فرماید: «با بصیرت کسی است که بشنود و بیندیشد نگاه کند و ببیند، از عبرت‌ها بهره گیرد آنگاه راه روشنی را بیاماید که در آن از افتادن در پرتگاه‌ها دور می‌ماند. (سید رضی، ۱۳۷۸، ۴۷۳)

برای تاکید و اهتمام‌بخشی به ارزش و جایگاه بصیرت باید به اموری اشاره کرد که از آن به عنوان کارکردهای بصیرت یاد

[= عقل‌ها] بی دارند که با آن (اندیشه نمی‌کنند) و نمی‌فهمند (اعراف، ۱۷۹)

گوش نیز از جمله ابزارهای شناخت و درک صحیح حقایق می‌باشد. در سوره اعراف آمده است: «به یقین گروه بسیاری از جن و انس را برای دوزخ آفریدیم؛ آنها گوش‌هایی دارند که با آن نمی‌شنوند» (اعراف، ۱۷۹)

اسباب بصیرت

داشتن بصیرت علاوه بر ابزار نیازمند اسباب مناسبی است که قدرت تشخیص آدمی را نسبت به حق و باطل برانگیزد و به وی توانایی دهد تا پس از شناخت، نسبت به آن واکنش درست و مناسبی انجام دهد و همانند فرعون و طاغوت در صف استکبار و کفر و باطل نایستد که در اینجا به چند مورد از اسباب بصیرت اشاره می‌کنیم.

۱- آیات الهی در زمین و انسان (آفاق و انفسی) از عوامل بصیرت می‌باشد:

«و در زمین آیاتی برای جویندگان یقین است و در وجود خود شما نیز آیاتی است، آیا نمی‌بینید» (ذاریات، ۲۱ و ۲۰)

۲- آخرت‌اندیشی، سبب پیدایش بصیرت در انسان می‌شود: «و به خاطر بیاور بندگان ما را، صاحبان دست‌های نیرومند و چشم‌های بینا ما آنها را با خلوص ویژه‌ای خالص کردیم آن یادآوری سرای آخرت بود» (ص ۴۵ و ۴۶)

۳- امدادهای الهی مثل پیروی مسلمانان در غزوه بدر، از عوامل عبرت و بصیرت می‌باشد: «در دو گروهی که در میدان جنگ بدر با هم روبه‌رو شدند، نشانه و درس عبرتی برای شما بود: یک گروه، در راه خدا نبرد کرد؛ و جمع دیگری که کافر بودند در این، عبرتی است برای بینایان (اهل بصیرت)» (آل عمران، ۱۳)

۴- تقوا و پرهیزگاری، از عوامل روشنایی ضمیر و بیداردلی می‌باشد: «پرهیزگاران هنگامی که گرفتار وسوسه‌های شیطان شوند، به یاد خدا و پاداش و کیفر او می‌افتند؛ و در پرتو یاد او راه حق را می‌بینند و ناگهان بینا می‌گردند» (اعراف، ۲۰۱)

۵- محتوای کتاب‌های آسمانی مانند قرآن و تورات، مایه درک عمیق و بصیرت مردم است:

«بگو من تنها از چیزی پیروی می‌کنم که بر من وحی می‌شود، این وسیله بینایی از طرف پروردگارتان است» (اعراف، ۲۰۳)

خداوند در سوره انعام، حصول منفعت برای نفس آدمی را از نتایج بصیرت و ژرف‌نگری ارزیابی می‌کند تا این‌گونه تبیین کند هر رخداد و آیه‌ای برای این دسته از افراد نه تنها ایمان‌آفرین است، بلکه با روشنگری که ایجاد می‌کند موجب می‌شود تا بهترین بهره را از یک چیزی حتی فتنه و بلا ببرد و منافع خویش را افزایش دهد (انعام، ۱۰۴) از دیگر کارکردهایی که قرآن برای بصیرت بیان می‌کند انذارپذیری است؛ به این معنی که انسان دارای بصیرت به هر رخداد و آیه‌ای به عنوان یک انذار و هشدار الهی می‌نگرد و از آن درس عبرت می‌گیرد. بر این اساس هرگاه با رخدادی مواجه شد اگر در خواب غفلت بود بیدار می‌شود و اگر بیدار بود هوشیار می‌گردد و اگر هوشیار بود به بهترین و جه از آن رخداد بهره می‌برد و منافع خویش را افزایش می‌دهد و به سوی بالندگی و رشد کشیده می‌شود.

ابزار بصیرت

برای این که انسان به بصیرت دست یابد لازم است از همه ابزارها و فرصت‌هایی که خداوند در اختیار او نهاده بهره گیرد بی‌گمان برای شناخت هر چیزی خداوند ابزارهای حسی و غیر حسی قرار داده است. انسان به طور طبیعی با ابزارهای حسی و غیر حسی می‌تواند به شناخت‌ها در سطوح مختلف دست یابد. از شناخت ظاهری گرفته تا ژرفی که برخی از آن به چشم برزخی یاد می‌کنند همه و همه با ابزارهای حسی و غیرحسی شروع می‌شود. خداوند بارها تاکید کرده که همان ابزارهای رشد و بالندگی انسان برای او فراهم است و انسان فقط باید در این باره تلاش و جهاد کند و از فرصت‌ها و ابزارها به درستی بهره گیرد تا به همه مقاصد عالی چون مثاله شدن و خدایی‌گونه شدن تا خلافت الهی و تقرب به قاب قوسین او آدنی دست یابد.

از جمله ابزار شناخت و درک صحیح حقایق، چشم است. چنانچه در قرآن آمده است: «به یقین، گروه بسیاری از جن و انس را برای دوزخ آفریدیم آنها چشمانی دارند که با آن نمی‌بینند» (اعراف، ۱۷۹) در سوره مبارکه احقاف می‌فرماید:

«ما به آنها [= قوم عاد] قدرتی دادیم که به شما ندادیم و برای آنان گوش و چشم و دل قرار دادیم اما به هنگام نزول عذاب نه گوش‌ها و چشم‌ها و نه عقل‌هایشان برای آنان هیچ سودی نداشت؛ چرا که آیات خدا را انکار می‌کردند» (احقاف، ۲۶)

قلب نیز یکی دیگر از ابزار بصیرت و درک حقایق می‌باشد. در همین زمینه در سوره مبارکه اعراف می‌خوانیم: «به یقین گروه بسیاری از جن و انس را برای دوزخ آفریدیم، آنها دل‌ها

و ما به موسی کتاب آسمانی دادیم بعد از آنکه اقوام قرون نخستین را هلاک نمودیم، کتابی که برای مردم بصیرت‌آفرین بوده (قصص، ۴۳)

آثار بصیرت

بینایی دل، برگرفته از قدرت تحلیل صحیح است؛ این قدرت تحلیل و بصیرت بسیار مهم است، هر ضربه‌ای که مسلمانان در طول تاریخ بشریت خورده‌اند از ضعف تحلیل و بینایی دل بوده است. وقتی در انسان بصیرت حاصل می‌شود به دنبال آن آثاری بر آن مترتب می‌شود که اولین و مهم‌ترین اثر آن دانایی است. علی (ع) می‌فرماید: کسی که بصیرت ندارد دانشی ندارد. (عبدالواحد العامدی، ۱۴۰۷، ح ۱۰۷۷۳)

در بیان اوصاف اهل ایمان علی (ع) می‌فرماید:

یقین بر چهار شاخه است: تیزبینی، حکمت‌دانی، عبرت‌شناسی، شناخت. سنت پیشینیان هرکه تیزبین باشد حکمت‌شناس می‌شود و هر که حکمت‌شناس شود عبرت را می‌شناسد و کسی که عبرت‌شناس باشد، سنت را بشناسد و کسی که سنت را بشناسد، گویی با گذشته بوده است. درست‌ترین راه را می‌یابد و نجات‌یافتگان و عوامل نجات آنها را و نیز نابودشدگان و عوامل نابودی آنان را می‌شناسد؛ و البته خدا، آنانی را که نابود کرده به سبب نافرمانی از او نابود کرده است و آنانی را که نجات بخشیده، به سبب فرمان‌برداری از او نجات بخشیده است. (کلینی، ۱۴۱۳، ۵) دومین اثر بصیرت ایمان است. قرآن کریم می‌فرماید:

«نابینا و بینا یکسان نیستند، و کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند با مردم بدکار یکسان نیستند، چه اندک پند می‌پذیرید. (فاطر، ۲۱-۱۹)

امام علی (ع) نیز می‌فرماید:

«همانا دنیا، واپسین دیدرس انسان کوردل است و در فراسوی آن چیزی نمی‌بیند، اما شخص بابصیرت نگاهش از دنیای فراتر می‌رود و می‌داند که سرای حقیقی، در ورای این دنیاست، پس شخص بابصیرت از دنیای دل و دیده برمی‌گیرد و کوردل به آن می‌نگرد، بابصیرت از آن توشه برمی‌گیرد و کوردل برای آن توشه فراهم می‌آورد. (نهج‌البلاغه، خطبه ۱۳۳)

سومین اثر بصیرت عبرت آموختن است. در احادیث مختلف آمده است که عبرت آموختن تنها برای اهل صفا و بصیرت حاصل می‌شود و با بصیرت است که عبرت آموختن، حاصل می‌شود. امام علی (ع) می‌فرماید:

«صاحب بصیرت، کسی است که بشنود و بیندیشد، بنگرد و ببیند و از عبرت‌ها بهره گیرد، آنگاه راه روشن و همواری را بپوید و از افتادن در پرتگاه‌های آن و گم شدن در کژراهه‌هایش بپرهیزد و با منحرف شدن از حق، یا تحریف در گفتار، یا ترسیدن از گفتن سخن راست، گمراهان را در گمراه کردن خویش یاری نرساند (نهج‌البلاغه، خطبه ۱۵۳) در قرآن کریم در آیات مختلف می‌فرماید: «پس عبرت بگیرید ای صاحبان بصیرت (الحشر، ۲) در جای دیگر خداوند می‌فرماید:

«خداست که شب و روز را با هم جابه‌جا می‌کند قطعاً در این تبدیل برای صاحبان بصیرت، عبرتی است.» (نور، ۴۴) در سوره آل عمران نیز در آخر آیه بازتاکید بر این است که برای صاحبان بصیرت عبرتی است. (آل عمران، ۱۳)

چهارمین اثر بصیرت، ره یافتن به توحید و قدرت خدا می‌باشد. خداوند در قرآن می‌فرماید:

«بگو، چه کسی پروردگار آسمان‌ها و زمین است؟ بگو «الله» سپس بگو: آیا اولیاء و خدایانی غیر از او برای خود برگزیده‌اید که حتی مالک سود و زیان خود نیستید تا چه رسد به شما بگوید: آیا نابینا و بینا یکسانند؟ یا ظلمت‌ها و نور برابرند؟ (رعد، ۱۶)

پنجمین اثر بصیرت سود شخصی است. حصول منفعت برای خود فرد، یکی دیگر از نتایج بصیرت و ژرف‌نگری می‌باشد. چنانچه در قرآن آمده است: «دلایل روشن از طرف پروردگارتان برای شما آمده، کسی که به وسیله آن حق را ببیند به سود خود اوست (انعام، ۱۰۴)

ششمین اثر بصیرت و روشن‌بینی درخواست مجرمان در قیامت برای رجوع به دنیا است. چنانچه در سوره سجده می‌فرماید:

«و اگر ببینی مجرمان را هنگامی که در پیشگاه پروردگارشان سر به زیر افکنده، می‌گویند: پروردگارا آنچه وعده کرده بودی دیدیم و شنیدیم ما را بازگردان تا کار شایسته‌ای انجام دهیم، ما به قیامت یقین داریم (سجده، ۱۲)

بصیرت دینی

بصیرت دینی از مقوله فهمیدن و متذکر شدن است. بصیرت‌گرایی در حکم رویکردی جدید در تعلیم و تربیت دینی، برای دستیابی به یک نظام فکری و فلسفی مناسب در زمینه تعلیم تربیت دینی، همواره در جستجوی یافتن زمینه‌ها و بسترهای نظری متناسب با اصول و معیارهایی مبتنی بر مفهوم بصیرت و در پی تحقق اهداف بصیرت‌گرایی است. بصیرت دینی، یعنی برقراری پیوند بین

جنبه‌های عقلی و فطری انسان‌ها و تربیت و تزکیه او در جهت رشد و تعالی معنوی و روحی در پرتو دانایی و پارسایی، در واقع انسان با دو بال عقل و دین، قله‌های کمال را درمی‌نوردد و مشکلات و کاستی‌های ناشی از رشد رذایل اخلاقی، فزون‌خواهی، جهالت، بی‌خردی، دنیاگرایی و... را از خود و جامعه می‌زداید. او در سایه بصیرت دینی، چنان به روشن‌بینی پارسایانه می‌رسد که دنیا فقط برای دار امتحان و گذر می‌شود و وظیفه و راه نجات خود را در فضیلت‌گرایی و پاک‌زیستی می‌داند و با پی‌بردن به زشتی انحرافات و معایبی به فکر آباد کردن آخرت و کسب و توشه برای آن می‌افتد. اگر به آموزه‌های قرآنی مراجعه‌ای گذرا شود در همه، انسان دارای بصیرت را انسان روشن‌بین معرفی می‌کند که پرده‌ها از هر جنس و نوعی را کنار زده است و از هر نشانه بزرگ و کوچک بهره برده تا راه اصلی را هرگز گم نکند زیرا در جهانی که همه چیز دست به دست هم داده تا انسان را از خودش نیز غافل کند چه رسد از خدا و فلسفه آفرینش هستی و انسان، چگونه می‌توان بی‌هشیاری و بیداری خود را یافت و راه و چاه را شناخت و در دام غفلت نیفتاد.

خداوند در قرآن، نشانه‌های هستی را روشنی‌بخش آدمی می‌شمارد و معجزه‌های پیامبران را که گاه از آن به آیات و بینات و گاه دیگر به بصایر تعبیر می‌کند، در حقیقت چیزی جز روشنگری نمی‌داند. هر نشانه‌ای از نشانه‌ها را باید در کنار هم گذاشت و از تجزیه و تحلیل آن، حقایق را از باطل‌ها بازشناخت و چاه را از راه دانست. اگر این‌گونه عمل شود انسان، صاحب بصیرت می‌شود. و می‌تواند به خود و دیگران توصیه کند که چگونه می‌توان به هدف اصلی رسید و از آن غافل نماند. انسانی که دارای چشم تیزبین و نشانه‌شناس باشد در هنگام رخ دادن فتنه‌ها در تاریکی با کنار زدن پرده‌ها می‌تواند حقیقت را دریابد. انسان صاحب روشنگری و روشنفکری صحیح به لحاظ معرفتی همان اهل بصیرتی است که با نشانه‌شناسی و بینش و نگرش نوری و خداوندی، دانسته است که حرکتی فتنه‌ساز در چه مسیری پیش می‌رود و در هیاهوی بحران‌ها و تاریخ‌نمایی‌ها می‌داند که نور در کدامین سمت و سو است و بدان سوی می‌رود. پس هم آینده را می‌بیند و هم بدان امید دارد و هم دیگران را به آن نور روشن هدایت می‌کند، زیرا همواره حقیقت چون چکادی استوار در برابرش ایستاده و از آن دمی غافل نیست. انسان بصیر و بینا به کسی گفته می‌شود که از راه‌های گوناگون نسبت به خود و پیرامون، آگاهی روشنی داشته

باشد و موفقیت خود را با هر چیزی به درستی بسنجد و ارزیابی کند از نقش نشانه‌ها غافل نباشد. (ق، ۲۲) البته آن‌چه را که اهل بصیرت را اهل بصیرت و بینایی می‌گرداند تفقه و فهم نسبت به اطلاعات و نشانه‌های رسیده از راه حواس و دیگر ابزارها و منابع شناختی است. لذا خداوند کسانی را که از اطاعت و نشانه‌های شناختی به ابزار اصلی دل و قلب، در آن تفقه نمی‌کنند سرزنش می‌کند، زیرا داشتن اطلاعات به تنهایی کفایت نمی‌کند بلکه تجزیه و تحلیل آن و در نهایت واکنش نشان دادن درست و مناسب براساس اطلاعات و فهم‌هاست. که به اطلاعات و دانش ارزش و اعتبار می‌بخشد (اعراف، ۱۷۹، احقاف، ۲۶)

دانش و دانایی به عنوان دو ابزار مهم می‌توانند به بصیرت‌بخشی و روشنگری کمک کنند ولی آن‌چه که به آدمی کمک می‌کند تا اهل بصیرت شود عقل است. عقل است که به انسان کمک می‌کند تا از شناخت خویش نسبت به واقعیت‌ها و حقایق به درستی بهره گیرد و پس از سنجش و داوری در مسیری قرار گیرد که او را به سوی کمال و حقایق هستی سوق دهد. انسان عالم عاقل به هر جا بنگرد نشانه‌های بسیاری برای خود می‌یابد که بتواند براساس آن داوری و سنجش کند و راه خویش را بشناسد. این گونه است که نشانه‌ها در زندگی هر انسان بصیر نقش اساسی را ایفا می‌کند. بصیرت در فرهنگ قرآنی، نوعی بینایی خاص است که به شخص، امکان واکنش مناسب در برابر نشانه‌ها و اطلاعات به دست آمده را می‌دهد، اهل بصیرت پس از آگاهی از آن‌چه یافته و تفقه نموده‌اند می‌کوشند تا آن واقعیت را با حقایق بسنجند و در مسیر تحقق‌بخشی حقایق تلاش کنند. این‌گونه است که اهل بصیرت در مسیر علم ملکوتی و حقایق آن حرکت و تلاش می‌کنند و واقعیت‌ها را براساس آن می‌سنجند لذا به تعبیر قرآن کریم اهل بصیر فراتر از اهل دین و شنیدن است که تنها از طریق چشم می‌بینند و از طریق گوش می‌شنوند و یا از طریق دیگر حواس ظاهری و باطنی، اطلاعاتی را از بیرون و درون کسب می‌کنند ولی از قلب خویش بهره نمی‌گیرند تا این اطلاعات را تجزیه و تحلیل کرده و در مقام تفقه و فهم قرار گیرند و نسبت به آن واکنش نشان دهند.

نداشتن بصیرت

نداشتن بصیرت، زبان‌های زیادی برای انسان و جامعه دارد. وقتی به تاریخ نگاه می‌کنیم در هنگامه بحران و فتنه و مشتبه شدن

آنها نمی‌بینند، و گوش‌هایی دارند که با آنها نمی‌شنوند آنان همانند چارپایان‌اند، بلکه گمراه‌ترند. آنان همان غافل‌ماندگان‌اند. (اعراف، ۱۷۹) امام (ع) در سخنانی که به کمیل بن زیاد نخی دارد به زبان‌های بی‌بصیرتی اشاره می‌فرماید:

(کاش برای آن، فراگیرندگانی می‌یافتیم! البته تیزهوشانی یافته‌ام؛ لیکن امین و مورد اعتماد نیستند؛ زیرا ابزارهای دین را برای دنیا به کار می‌گیرند و نعمت‌های خدا را، وسیله تسلط و برتری بر بندگان او قرار می‌دهند و حجت‌هایش را دستاویز چیره آمدن بر دوستانش. یا گروه دیگری را یافته‌ام که در برابر حاملان حق فرمان‌بردارند اما به پیچ‌وخم‌های حق بصیرت ندارند و با اولین شبهه‌ای که برایشان پیش می‌آید، آتش تردید در دل‌هایشان برافروخته می‌شود.. هان! نه این گروه و نه آن گروه، صلاحیت برخورداری از دانش مرا ندارند گروهی هم هستند که گرسنه لذت‌هایند و رام شهوت‌ها. جماعتی هم شیفته گرد آوردن مال و اندوختن ثروت‌اند. این دو گروه به هیچ رو، دین‌نگهدار نیستند مانندترین چیز به اینان، حیوانات چرنده‌اند. چنین است که با مرگ دانشمندان، دانش نیز می‌میرد. (نهج‌البلاغه، حکمه ۱۴۷، ابن شعبه، ۱۳۸۲، ۱۷۰، ابن بابویه، ۱۳۷۴، ۲۹۱ ح ۲)

امام صادق(ع) می‌فرماید: «کسی که بدون بینش عمل کند، همچون کسی است که در بیراهه می‌رود. چنین کسی، هرچه تندتر برود، از راه دورتر می‌شود. (کلینی، ۱۴۱۳، ۴۳، ابن بابویه، ۱۳۷۸، ۴۰۱، ابن بابویه، ۱۳۶۲، ۵۰۷)

موانع بصیرت

بی‌بصیرتی برخاسته از عواملی می‌باشد که وقتی این عوامل که از آن به موانع بصیرت تعبیر می‌کنیم وجود داشته باشد انسان گمراه می‌شود و در راه بد قدم می‌گذارد. اولین مانع عمل نکردن به علم است. پیامبر (ص) می‌فرماید: «هر کس علم پیاموزد و به آن عمل نکند خداوند در روز قیامت، او را کور محشور می‌کند (طبرسی، ۱۳۶۸، ص ۳۴۸، مجلسی، بی‌تا، ۱۰۰)

دومین مانع غفلت است. علی(ع) می‌فرماید: «ادامه یافتن غفلت، دیده بصیرت را کور می‌کند.» (عبدالواحد العامدی، ۱۴۰۷، ح ۵۱۴۶) سومین مانع پیروی از هوای نفس است. امام علی(ع) می‌فرماید: «شما را به دور گزیدن از هوای نفس، سفارش می‌کنم؛ چرا که هوای نفس، به کوری دل و بینش فرا می‌خواند و آن باعث گمراهی در آخرت و دنیا است. (ابن حیون، ۱۳۷۰، ۳۵)

چهارمین مانع گرایش به دنیا است. پیامبر(ص) می‌فرماید:

حق و باطل تنها اهل بصیرت نجات یافته‌اند و حق را از باطل جدا کرده‌اند و کسانی که بصیرت نداشته‌اند حتی خواص یک جامعه به گمراهی کشیده شده‌اند. اگر انسان بصیر نباشد گرفتار فتنه‌ها می‌شود، با کوری به بیراهه می‌رود و در پرتگاه سقوط می‌کند. نمونه بارز آن که تاریخ بهترین گواه است حادثه غدیر و حادثه عاشورای حسینی است. افرادی که شب عاشورا با امام بودند و بعد او را رها کردند و از طرفی عده‌ای تا شب عاشورا در سپاه دشمن بودند ولی روز عاشورا به سپاه امام حسین(ع) پیوستند. قطعاً در گروه اول عامل نداشتن بصیرت و در گروه دوم عامل بصیرت بوده است. در زیارت‌نامه حضرت ابوالفضل(ع) ذکر شده که یکی از ویژگی‌های آن حضرت «نافذ البصیره» یعنی نفوذ بصیرت داشت، یعنی بصیرتش صرفاً یک بصیرت عادی نیست، بلکه بصیرتش نافذ است، یعنی فهمش درست است. شخصیت‌هایی که امامشان را به عنوان یک معیار تمام‌نما می‌دانستند و تسلیم محض دین و امامشان بودند، رجز حضرت ابوالفضل در حادثه عاشورا حکایت از همین امور دارد (والله ان قطعتموا یمینی انی احمای ابدأ عن دینی) یعنی طرفدار دو چیز هستم ۱- دین خدا ۲- ولی خدا و این دو باید. در کنار هم باشد و دین بدون ولی، و ولی بدون دین موفق نیست. لذا می‌بینیم کسانی که بصیرت کامل داشتند به این نهضت پیوستند و کسانی که بصیرت نداشتند بعضاً نه تنها همراهی نکردند بلکه مقابل آن ایستادند. نداشتن بصیرت آثار و مضراتی دارد که به چند نمونه از آیات و روایات اشاره می‌کنیم.

علی (ع) در سخنانش در نکوهش کوفیان می‌فرماید:

«ای کوفیان! من به سه خصلت که در شما هست و دو خصلت که در شما نیست گرفتار آمده‌ام: گوش دارید اما کرید، زبان دارید اما لالید، و چشم دارید، اما کورید و اما دو خصلتی که ندارید: نه هنگام دیدار، آزادمردانی هستید صادق و نه به گاه سختی، برادرانی مورد اعتماد (نهج‌البلاغه، خطبه ۹۷، شیخ مفید، ۱۳۶۸، ص ۲۸۲، طبرسی، ۱۴۰۳، ۴۱۴) در جایی دیگر می‌فرماید:

«نداشتن بینایی، آسان‌تر از نداشتن بصیرت است.» (عبدالواحد العامدی، ۱۴۰۷) «کوری چشم، بهتر از کوری بصیرت است.» (همان، ح ۵۱۸۲) « نگاه چشم، سودی نمی‌دهد، وقتی چشم بصیرت کور باشد. (همان، ح ۹۹۷۲) در قرآن کریم در سوره اعراف آمده است:

و در حقیقت، ما بسیاری از جنیان و انسان‌ها را برای جهنم آفریدیم چرا که دل‌هایی دارند که با آنها نمی‌فهمند، و چشم‌هایی دارند که با

«هر که به دنیا گراید و آرزوهای دنیوی‌اش، دور و دراز گردد، خداوند به اندازه گرایش او به دنیا، دلش را کور می‌گرداند (ابن شعبه، ۱۳۸۲، ص ۶۰: مجلسی، بی‌تا، ۱۶۳، حسام‌الدین متقی، ۱۴۰۹، ۲۰۹) پنجمین مانع آرزو است. امام علی(ع) می‌فرماید:

«بدانید که آرزو، خرد را دچار غفلت می‌سازد و فراموشی می‌آورد. پس آرزو را دروغگو دانید، که آرزو فریبنده است. و آرزومند فریب‌خورده» (نهج‌البلاغه، خطبه، ۸۶، ابن‌قتیبه، بی‌تا، ۷)

ششمین مانع عشق و نفرت است. امام علی(ع) می‌فرماید: «هر که عاشق چیزی می‌شود، آن چیز دیده‌اش را کور و دلش را بیمار می‌کند. چنین کسی که با دیده‌ای ناسالم می‌نگرد و با گوشی ناشنوا می‌شنود. شهوت‌ها، خردش را از هم گسیخته و دنیا دلش را میرانده و جان‌ش شیفته آن گشته است. بنابراین بنده دنیا و بنده دنیاداران است، هر جا دنیا برود او نیز می‌رود و به هر سو که دنیا رو کند، او بدان رو می‌کند.» (نهج‌البلاغه، خطبه ۱۰۹)

هفتمین مانع، لجاجت و خیره‌سری است. قرآن کریم می‌فرماید: «همانان که مردم را از راه خدا، بازمی‌دارند و آن را کج می‌شمارند و خود، به آخرت باور ندارند آنان در زمین درمانده‌کنندگان خدا نیستند و جز خدا، دوستانی برای ایشان نیست. عذاب برای آنان، دوچندان می‌شود.. آنان، توان شنیدن حق را نداشتند و آن را نمی‌دیدند.» (هود، ۲۰-۱۹)

جهل، شخصیت‌زدگی، سطحی‌نگری، خودمحوری، گروه‌گرایی، وابستگی فامیلی از جمله موانع بصیرت می‌باشند.

نتیجه‌گیری

شناخت درست از مقوله روشنفکری دینی صحیح از غیر صحیح به لحاظ معرفتی توجه به مقوله روشنفکری مدرنیت و خطر آن برای دیانت و بصیرت دینی است. در واقع روشنفکری دینی که به لحاظ معرفتی باورهای اسلامی را به مخاطره می‌اندازد روشنفکری که بدون حفظ اصول و مبانی ثابت و بدون بصیرت باشد، است. روشنفکران دینی که از بصیرت دینی برخوردار باشند نه تنها خطری برای دیانت نیستند بلکه به عنوان افراد بیداری که به عنوان هادیان جامعه هستند و رسالت اصلیشان کشف علل و عقب‌ماندگی جامعه دینی و پاسخ به رابطه و تعارض دین و مدرنیته است. جامعه‌ای که از بصیرت لازم برخوردار باشد می‌تواند هم حق را ببیند و هم باطل را در چهره‌های گوناگون تشخیص دهد و هم عملاً از حق جانبداری کند و از پیشوایان حق اطاعت نماید و

انسانی که صاحب بصیرت دینی باشد در فرهنگ قرآنی از او به همان انسان روشنگر یاد می‌کند که در برخی از زمان‌ها از آن به روشنفکر نیز یاد می‌شود و وقتی به آموزه‌های قرآنی مراجعه می‌کنیم در همه جا انسان دارای بصیرت را انسان روشن‌بین معرفی می‌کند که پرده‌ها از هر جنس و نوعی را کنار زده است و از هر نشانه بزرگ و کوچک بهره برده تا راه اصلی را هرگز گم نکند زیرا در جهانی که همه چیز دست به دست هم داده تا انسان را از خودش نیز غافل کند چه رسد از خدا و فلسفه آفرینش هستی و انسان و دین، چگونه می‌توان بی‌هوشیاری و بیداری خود را یافت و راه و چاه را شناخت و در دام غفلت نیفتاد. بارها دیده شده است که حتی هوشیاران و بیداران به وسوسه هواها و خواسته‌های درونی و یا زمزمه ابلیس بیرونی به خواب رفته و در دام غفلت افتاده‌اند. این که انسان هر دم از خود بپرسد از کجا آمده‌ام، آمدنم بهر چه بود و به کجا می‌روم تنها عاملی خواهد بود که وی را از فراموشی خود و خدا رهایی می‌بخشد اما اگر دمی این پرسش را از خود فراموش کند و غافل شود، همان فراموشی برابر با غفلتی از خود و خدا و فلسفه زیستن آدمی می‌شود.. انسان صاحب روشنگری و روشنفکری صحیح، همان اهل بصیرتی است که با نشانه‌شناسی و بینش و نگرش نوری و خداوندی؛ دانسته است که حرکتی فتنه‌ساز در چه مسیری پیش می‌رود و در هیاهوی بحران‌ها و تاریخ‌نمایی‌ها می‌داند که نور در کدامین سمت و سو است و بدان سو می‌رود، پس هم آینده را می‌بیند و هم بدان امیدوار و هم دیگران را به آن نور روشن، هدایت می‌کند زیرا همواره حقیقت چون چکادی استوار در برابرش ایستاده و از آن دمی غافل نیست. داشتن بصیرت نیازمند اسباب و ابزارهای مناسبی است که قدرت تشخیص آدمی را نسبت به حق و باطل برانگیزد و به وی توانایی دهد تا پس از شناخت، نسبت به آن واکنش درست و مناسبی انجام دهد و همانند بلعم با عوراها و یا سامری‌ها عمل نکند و همراه فرعون و طاغوت در صف استکبار و کفر و باطل نایستد و از طرفی موانعی که باعث بی‌بصیرتی می‌شود مثل جهل، بی‌خردی، هوای نفس، لجاجت و خیره‌سری، حب دنیا، خودمحوری، سطحی‌نگری، شخصیت‌زدگی، را از خود برطرف نماید تا به بصیرت و روشنگری واقعی دست یابد تا بتواند تحلیل درست از حقایق و واقعیت‌ها را داشته باشد و براساس آن رفتار و نگرش خود را سامان‌دهی نماید.

References

- Holy Quran
- Al-Amidi, Abd al-Wahid (1387), *Tasnif Ghurar al-Hikam wa Durar al-Kalim*, Qom, 2nd edition, Islamic Propagation Office.
- Al-Amidi, Abd al-Wahid (1407) *Ghurur al-Hikam*, Beirut, Al-Alami Institute for Publications.
- Al-Farahidi, Khalil ibn Ahmad (n.d.), *Kitab al-Ain*, Beirut, Dar wa Maktabat al-Hilal.
- Al-Muttaqi, Ali ibn Husam al-Din (1409), *Kanz al-Ummal fi Sunan al-Aqwal wa al-Af'al*, Beirut, Al-Risalah Institute.
- Al-Qashani, Abd al-Razzaq (1397), *Istilahat al-Sufiyah*, Cairo, Dar al-Nahdah al-Arabiyyah.
- Bazargan, Mehdi (1377), *Collected Works*, Vol. 9 [Teaching Religious Doctrines], Tehran, Qalam, Bazargan Cultural Foundation.
- Bazargan, Mehdi (1377), *Collected Works*, Vol. 9, Ideological Discussions, Tehran, Qalam, Bazargan Cultural Foundation.
- Brass, L. S. And Bullok, A. (1982) *The Fontana Dictionary of Modern Thought*, Hammersmith, London: Fontana Press.
- Dabbagh, Soroush (1388), *On Religious Intellectualism and Ethics*, Tehran, Serat Cultural Institute.
- Davarpanah, Abolfazl (1375), *Anvar al-Irfan fi Tafsir al-Quran*, Vol. 7, Tehran, Sadr Publications.
- Ein, Mohammad (1386), *Persian Dictionary*, Tehran, 24th edition, Amir Kabir.
- Fieser, J. and Dowden, B. (1998). *The Internet Encyclopedia of Philosophy*.
- Hadavi Tehrani, Mehdi (1379), *Novandishi va Ijtihad*, Andisheh Howzeh.
- Hashemi Rafsanjani, Akbar (1383), *Farhang-e Quran*, Qom, 1st ed., Bustan-e Ketab.
- Hofstadter, R. (1962). *Anti- intellectualism in American Life*, Vintage.
- Honderich, T. (2005). *The Oxford Companion to Philosophy*, Oxford University Press.
- Honderich, T. (2005). *The Oxford Guide to Philosophy*, Oxford University Press.
- Ibn Babawayh, Muhammad ibn Ali (1362), *Al-Amali Sheikh Saduq*, Islamic Library, no place.
- Ibn Babawayh, Muhammad ibn Ali (1378), *Man La Yahduruhu al-Faqih*, Al-Amiriyah for Printing, Publishing and Distribution, Beirut.
- Ibn Babawayh, Muhammad ibn Ali Kamal al-Din (1374), Qom, Jameat al-Modarresin.
- Ibn Hayyun, Nu'man ibn Muhammad (1370), *Da'a'im al-Islam*, Qom, Dar al-Ma'arif.
- Ibn Manzur (n.d.), *Lisan al-Arab*, Beirut, Dar Sader.
- Ibn Qutaybah, Abdullah ibn Muslim (n.d.), *Al-Imamah wa al-Siyasah*, Beirut, Dar al-Kutub al-Ilmiyyah.
- Ibn Shu'ba, Hasan ibn Ali (1382), *Tuhaf al-Uqul*, Qom, Aal Ali.
- Ibn Sina, Husayn ibn Abdullah (1388), *Al-Shifa, Dhawi al-Qurba*, Qom.
- Javadi Amoli, Abdullah (1385), *Thematic Interpretation of the Quran, (The Form and Essence of Man in the Quran)*, Qom, 4th edition, Isra.
- Jurjani, Ali ibn Muhammad (1366), *Ta'rifat*, Beirut, Alam al-Kutub.
- Kanoon-e Andisheh-ye Javan (1388), *Religion, Spirituality and Religious Intellectualism*, Tehran, 2nd edition, Three Conversations with Mostafa Malekian.
- Kanoon-e Andisheh-ye Javan (1389), *Religious Intellectualism in Today's Narrative*, Tehran.
- Kanoon-e Sepehr-e Andisheh (1387), *Religious Intellectualism*, Tehran, Islamic Propaganda Organization, International Printing and Publishing Company.
- Khomeini, Seyyed Ruhollah (1377), *Intellectualism and Intellectuals in Iran*, Tehran, Qadr-e Velayat Cultural Institute.
- Khosropanah, Abdolhossein (Spring 1387), *Pathology of the Method of Religious Intellectualism's Religious Studies*, Faslnameh-ye Ketab-e Naqd, No. 46.
- Kulayni (1413), *Al-Kafi*, Beirut, Dar al-Adwa.
- Majlisi, Mohammad Baqir ibn Mohammad Taqi (n.d.), *Bihar al-Anwar*, Beirut, Dar Ihya al-Turath al-Arabiyyah.
- Malekian, Mostafa (1379), *Intellectualism, Modernity and Religiosity*, Andisheh-ye Hawzah. Nahj al-Balagha, Sayyid Sharif al-Radi (1387), Beirut.
- Malekian, Mostafa (1379), *Religious Intellectualism*, Barg-e Farhang.
- Mesbah Ameli (1379), *Intellectualism, Modernity and Islamic Rationality*, Andisheh-ye Hawzah, Sixth Year, No. 2, Mehr and Aban.
- Mohaddesi, Javad (1381), *Messages of Ashura*, 2nd edition, Qom, Tahsin Publications.
- Mohammadi Reyshahri, Mohammad (1377), *Mizan al-Hikmah*, Vol. 1, 1st edition, Hamidreza Sheikh, Qom, Dar al-Hadith.
- Mohammadi Reyshahri, Mohammad (1388), *Farhangnameh-ye Basirat*, Translated by Hamidreza Sheikh, Qom, Dar al-Hadith Publications.

- Motahari, Morteza (1368), *Man in the Quran*, Tehran, Sadra Publications.
- Motahari, Morteza (1372), *Spiritual Discourses*, Tehran, Sadra Publications.
- Motahari, Morteza (1379), *Intellectualism from the Perspective of Martyr Motahari*, Edited by Ali Dezhakam, Andisheh-ye Hawzah.
- Motahari, Morteza (1387), *A Brief Review of Recent Islamic Movements in the Last Hundred Years*, Tehran, 35th edition, Sadra Publications.
- Motahari, Morteza (1388), *Mutual Services of Islam and Iran*, Tehran, 37th edition, Sadra Publications.
- Motahari, Morteza (n.d.), *Society and History*, Sadra Publications.
- Muzaffar, Mohammad Reza (1408), *Al-Mantiq*, Qom, 3rd edition, Maktabat Basirati.
- Parsania, Hamid (1379), *A Semantic Inquiry into Intellectualism*, Andisheh-ye Hawzah, No. 1.
- Parsania, Hamid (1379), *Epistemological Foundations of Religion and Intellectualism in the West*, Andisheh-ye Hawzah, No. 2.
- Pazhoohandeh, Mohammad Hossein (1379), *Tradition and Intellectualism*, Andisheh-ye Hawzah, No. 1.
- Plato (1364), *Collected Works of Plato, Treatise on the Supplement to the Laws*, Tehran, 1st edition, Kharazmi Publications.
- Pourfard, Masoud (1385), *Explaining the Concept of Intellectualism and Religious Intellectualism*, Do Haftenameh-ye Pegah-e Hawzah, No. 202.
- Pourfard, Masoud (1385), *Indicators of Religious Intellectualism*, Do Haftenameh-ye Pegah-e Hawzah, No. 202.
- Sadr Haj Seyyed Javad, Ahmad (1368), *Encyclopedia of Shi'ism*, Tehran, Encyclopedia of Shi'ism Institute.
- Sayyid Radi, Nahj al-Balaghah (1378), Translated by Fayz al-Islam, Tehran, 4th edition, Faqih Publications.
- Sheikh Mufid (1368), *Al-Irshad*, Beirut, Encyclopedia of Al-Alami for Publications.
- Soroush, Abdolkarim (1376), *Tolerance and Management*, Tehran, Serat Cultural Institute.
- Tabarsi, Ahmad ibn Ali (1403), *Al-Ihtijaj*, Beirut, Mortaza Publishing.
- Tabarsi, Al-Hasan ibn Al-Fadl (1368), *Makarim al-Akhlaq*, Tehran, Farahani Publishing Institute.
- Tahabani, Muhammad ibn Ali (1385), *Kashshaf Istilahat*, Beirut, Dar al-Kutub al-Ilmiyah.
- Vali, Shah Nematollah (1311), *Rasa'il*, Tehran, Bi-na.

www.wikipedia.org